

اعتدال مذهبی اصفهان در قرن هفتم هجری

دکتر سید محمد رضا بن الرسول

استادیار دانشگاه اصفهان



در مقاله حاضر، نگارنده با استناد به شعر فارسی و عربی یکی دو تن از شاعران اصفهان در قرن هفتم هجری و با نیم نگاهی به برخی متون تاریخی و کلامی، درصدد است نشان دهد تشیع در اصفهان در این سده، تشیعی معتدل بوده، به گونه‌ای که از یک سو از نواصب تبرّی می‌جسته و از سوی دیگر غالیان را بر نمی‌تافته است. از این منظر اقدامات یکی از حاکمان اصفهان در نیمه دوم قرن هفتم هجری در قلع و قمع معاندان نیز قابل توجه خواهد بود.

واژگان کلیدی: تشیع، اعتدال، نواصب، غالیان، اصفهان، قرن هفتم هجری

مقدمه

پیش از ورود به بحث، ذکر چند نکته را ضروری می‌دانم:

اولاً بایسته و شایسته است در چنین نوشته‌هایی از آثاری که تاکنون در راستای شفاف‌سازی تاریخ تشیع در ایران و به ویژه اصفهان قلمی شده است، قدردانی شود. از این رو به سهم خود تألیفات ماندگار پژوهشگران و مؤلفان معاصر اصفهان - همچون جعفریان، فقیه ایمانی، حجت و دیگران - را در این زمینه ارج می‌نهم، هر چند این آثار به سان بسیاری از نوشته‌ها بی‌نیاز از نقد و ارزیابی نیست.

در فرهنگ و ادبیات
این قرن نشانی از
تندروی شیعه دیده
نمی‌شود که برعکس
هم از خلفای راشدین
به نیکی یاد می‌شود،
هم به مذاهب اربعه
فقهی به دیده احترام
نگریسته می‌شود و هم
از امیر مؤمنان علی^(ع)
به عنوان جانشین بر
حق پیامبر^(ص) تجلیل
می‌شود و هم اهل
بیت^(ع) مورد تعظیم قرار
می‌گیرند.

است. در نیمه نخست این سده، با هجوم مغول و کشتار گسترده آنان روبه‌رواست. در نیمه دوم قرن و در پی سقوط بغداد و فروپاشی حکومت عباسیان و قدرت یافتن خاندان جوینی، یکی از سرسخت‌ترین هواداران تشیع یعنی خواجه بهاء‌الدین محمد، زاده خواجه شمس‌الدین محمد جوینی در آنجا حاکمیت می‌یابد و به قلع و قمع معاندان می‌پردازد.

از سویی در فرهنگ و ادبیات این قرن نشانی از تندروی شیعه دیده نمی‌شود که برعکس هم از خلفای راشدین به نیکی یاد می‌شود، هم به مذاهب اربعه فقهی به دیده احترام نگریسته می‌شود و هم از امیر مؤمنان علی^(ع) به عنوان جانشین بر حق پیامبر^(ص) تجلیل می‌شود و هم اهل بیت^(ع) مورد تعظیم قرار می‌گیرند.

برای نمونه، نخست به سراغ قاضی نظام‌الدین اصفهانی می‌رویم. وی فقیهی است ادیب، و شاعری است ذولسانین که به تقریب هفتاد سال در اصفهان در حوزه‌های گوناگون علمی و ادبی شهره بوده و مدت‌ها نیز برمسند قضا تکیه زده است (۳: ص ۱۸۲-۱۴۵).

این شخصیت بزرگ را آثاری است به نظم و نثر که در سراسر آن، روح تساهل و تسامح مذهبی متبلور است. برای نویسنده این سطور که درباره زندگی و آثار قاضی نظام‌الدین اصفهانی چندین سال تحقیق و تفحص و صدها کتاب ادبی و تاریخی را کاویده (۴: ص ۲۱۰-۱۶۳)، هنوز به قطع و یقین معلوم نیست که قاضی را باید از عالمان شیعی دانست و یا از اهل تسنن؛ و این خود شاید مؤیدی بر مدعای این مقاله یعنی حاکمیت اعتدال مذهبی در اصفهان قرن هفتم هجری باشد.

وی از یک سو قاضی اصفهان است و پدرانش نیز این منصب را داشته‌اند و بی‌گمان در این دوران در اصفهان، شیعه جز در ربع آخر قرن، آن اندازه پایگاه و قدرت نداشته که یکی از عالمانش مسند قضا را عهده‌دار شود و یا این مسند در خاندانی شیعی دست‌کم در سه نسل ماندگار باشد. نیز قاضی در لابه‌لای منشآت‌اش وقتی سخن از فقه به میان می‌آید، از محمدبن ادریس شافعی به عنوان فقیهی برجسته یاد می‌کند، با عالمان سنی مکاتبه و مراوده دارد. در نام‌های خاندان او اعم از جد و پدر و فرزند نامی که صبغه شیعی داشته باشد، دیده نمی‌شود.

ثانیاً آنچه از این مقال برداشت خواهد شد، مطلبی فراتر از ظن و گمان نخواهد بود و اصولاً در تحقیق‌های تاریخی، بیش از این هم نباید انتظار داشت. وقتی امروزه در وقایعی که در شهر و کشور و جهانمان روی می‌دهد، گاه بیش از یک گزارش و تحلیل پدیدار می‌شود و تشخیص درست از نادرست را واقعاً دشوار می‌نماید، چه توقعی می‌توان داشت که در خصوص اتفاقات چند صد سال پیش به اطمینان دست یابیم. یقین و حتی ظن قریب به یقین، مقدمات یقینیه‌ای می‌طلبد که غالباً فراهم نمی‌آید. در توجیه قطعی رویدادهای تاریخی نخستین مقدمه لازم، بی‌طرفی گزارشگران است که آن هم به تقریب، امری محال می‌نماید. با این حال، با راه‌اندازی رشته تاریخ محلی در مقطع دکتری در دانشگاه اصفهان چشم می‌داریم که پژوهشگرانی قابل تربیت شوند و هر کدام دست کم در یک مقطع زمانی بیست و پنج ساله - یعنی یک ربع قرن - از ادوار تاریخ اصفهان تخصص یابند، ولی تا آن زمان که - به خواست خدا خیلی دور هم نیست - امثال این مباحثات را من باب خالی نبودن عریضه باید تحمل کرد.

ثالثاً بیشتر توجه نویسنده این سطور در این نوشتار به نیمه دوم قرن هفتم هجری معطوف است، هر چند نیم‌نگاهی به قبل و بعد این دوره هم خواهیم افکند. حال با این سه پیش درآمد به سراغ مقدمه می‌رویم. اصفهان در قرن هفتم هجری صحنه رویدادهای شگفت



این شخصیت بزرگ
(قاضی نظام‌الدین
اصفهان‌نوی) را آثاری است
به نظم و نثر که در سراسر
آن، روح تساهل و تسامح
مذهبی متبلور است. برای
نویسنده این سطور که
درباره زندگی و آثار قاضی
نظام‌الدین اصفهان‌نوی
چندین سال تحقیق و
تفحص و صدها کتاب
ادبی و تاریخی را کاویده،
هنوز به قطع و یقین معلوم
نیست که قاضی را باید از
عالمان شیعی دانست و یا
از اهل تسنن.

جویند، این گفته پیامبر^(ص) که «(بارها!) دوست
بدار و یاری کن هر کس او - یعنی علی^(ع) - را دوست
بدارد و یاری کند»، ما را کفایت است.

و در يك رباعی می‌گوید:

لَمْ أَرْضْ سِوَى هُدَى نَبِيِّ وَوَلِيِّ
لَا أَتَّبِعُ الْبَاطِلَ وَالْحَقُّ جَلِي
فِي السَّرِّ تَرَانِي أَيْنَ حَزْبٍ بَطْلًا

لِكَيْتِي مِنْ شِيعَةِ مَوْلَائِي عَلِي

(۱۳: برگ ۲۱۳ پ)

جز به هدایتگری پیامبر یا ولی‌یی دل خوش ندارم و
وقتی حق، روشن است، از باطل پیروی نمی‌کنم.

هر چند مرا در شر و شور، جنگاوری پهلوان
می‌بینید، اما (با این همه) من از جرگه شیعیان مولایم
علی^(ع) هستم.

و در رباعی دیگری:

قَالُوا أَطْرَحِ الصَّقْرَ لِأَجْلِ الْحَرْبِ

لَا لَا أْبِيعُ نَبْعَتِي بِالْعَرَبِ

أَخْتَارُ عَلِيَّ التَّشْيِيعِ النَّصَبِ عَمِي

لَا لَا وَرِسَالَةَ النَّبِيِّ الْعَرَبِي

(۱۳: برگ ۱۷۵ ر)

گفتند که برای پرنده هوبره، باز شکاری را دور افکن. هرگز
هرگز! آیا چشمه خود را با آب سطلی داد و سست کنم؟!

آیا کورکورانه آیین ناصبیان را بر تشیع ترجیح دهم و
برگزینم؟ نه نه! قسم به پیامبر عربی نژاد و عربی زبان
(که چنین نخواهم کرد)!

اما از رباعی اخیر و هم از بیت دیگر قصیده‌ای که
برخی ابیاتش بازگو شد، نکته مهمی دریافت می‌شود
و آن این است که جبهه مخالف شیعه در نظر قاضی،
اهل سنت نبوده که نواصب بوده‌اند:

۳۰. قُلْ لِلنَّوَاصِبِ كُفُوًا لَا أبا لَكُمْ

لِشِيعَةِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا اللَّهُ مَهْوِينَا

(۱۳: برگ ۹۱ ر)

به ناصبیان بگویید نفرینتان باد ای بی‌اصل و نسب! از
دشمنی خود دست بردارید و بدانید که خداوند برای
پیروان حق، خواری و ذلت نخواسته است.

نواصب همان‌گونه که از وجه تسمیه‌شان
هویداست، علم مخالفت با اهل بیت^(ع) - و به ویژه با
امام علی^(ع) - را برافراشته بودند و در واقع از نظر
اعتقادی و کلامی وجه مشترکی با شیعه ندارند و در
عمل هم از هیچ عنادی در حق آنان فروگذار

از دیگر سو شخصیت‌های بزرگ شیعه همچون
خواجه نصیر طوسی و علی بن عیسی اربلی صاحب
کشف‌الغمه را نیک می‌ستاید و با آنان مراسلات
اخوانی دارد. از خاضان آستان خواجه بهاء‌الدین
محمد جوینی است و در مناسبت‌های گوناگون به
ستایش او می‌پردازد و پس از مرگش هم مرثیه‌ای
جانسوز برایش می‌سراید.

در یکی از این قصاید که غدیریه‌اش هم نام داده‌اند
(۶: ج ۵، ص ۴۳۶). سخن را با مدح اهل بیت^(ع) آغاز
می‌کند، چنان‌که گویی شاعر شیعی محضی با توسن
می‌گوید. این قصیده در دستنویس کهن هنشآت قاضی
(۱۳: برگ‌های ۹۰-۹۱ پ)، قابل دسترسی است. در
اینجا چند بیتی از آن را بازمی‌خوانیم:

۱. اللَّهُ دَرَكُمُ يَا آلَ يَاسِينَا

يَا أَتَجْمَعُ الْحَقِّ أَعْلَامَ الْهُدَى فِينَا

۲. لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا فِي مَحَبَّتِكُمْ

أَعْمَالَ عَبْدٍ وَلَا يَرْضَى لَهُ دِينَا

آفرین بر شما! ای آل یاسین (ای خاندان پیامبر)، ای
ستارگان حق و حقیقت، و ای در میان ما، راهنمایان
راه هدایت!

خداوند جز برای محبت شما و در راه محبت شما
اعمال هیچ بنده‌ای را نمی‌پذیرد و و آیینی را برای او
روا نمی‌دارد.

۹. مَنْ ذَا كَمِثْلِ عَلِيٍّ فِي وِلَايَتِهِ

مَا مُبْغَضِيهِ أَرَى إِلَّا مَجَانِينَا

۱۱. مَنْ حُجَّةٌ لِلَّهِ وَالْحَبْلُ الْمَتِينُ وَمَنْ

وَصِيٌّ خَيْرُ الْوَرَى وَلَا تَعِينَا

چه کسی در ولایت، همانند علی^(ع) است. از نظر من
دشمنان او بی‌خردانی بیش نیستند.

کسی که حجت خدا ورشته ناگسستنی و استوار او،
و وصی بهترین مردم. یعنی پیامبر^(ص). است که همو
علی^(ع) را به‌عنوان والی مسلمین معین کرده است.

۱۶. وَمَنْ كَهَارُونَ مِنْ مُوسَى أَخُوْتَهُ

لِلْخَلْقِ بَيْنَ خَيْرِ الرُّسُلِ تَبِينَا

۲۳. مَهْمَا تَمَسَّكَ بِالْأَخْبَارِ طَائِفَةٌ

فَقَوْلُهُ «وَالِ مَنْ وَالَاه» يَكْفِينَا

و کیست که بهترین پیامبران^(ص)، اخوت او را با خود
- به‌سان اخوت هارون با موسی - برای مردم به
روشنی بیان کرد.

هرچه گروهی به روایات و اخبار و احادیث تمسک

روی با تشیع سرچنگ نداشته است، بلکه این ناصبیان بوده‌اند که شیعه را بر نمی‌تافتند.

در اینجا لازم است به وضع اصفهان در نیمه دوم قرن هفتم گریزی بزنیم. در این برهه، خواجه بهاء‌الدین جوینی (فرزند خواجه شمس‌الدین محمد) حاکم اصفهان است. جوانی است دوستدار فضل و دانش و البته همه خاندان جوینی اهل هنر و ادب بوده و عالمان و ادیبان و فاضلان را نیک می‌نواخته‌اند و این جوان افزون بر آن کمالات، به قاطعیت و تدبیر هم شهره بوده است و به همین روی در بیست سالگی به حاکمیت منطقه حساسی چون عراق عجم به مرکزیت اصفهان منصوب می‌شود.

دوست و دشمن بر سنگدلی و قهر بیش از حد او اتفاق نظر دارند، با این تفاوت که دوستان او را در جهت تنبیه ظالمان و قلع و قمع دشمنان شیعه، سلطانی عادل قلمداد کرده‌اند و دشمنان او را ظالمی قسّی‌القلب و سفاک. و البته موفق در برقراری امنیتی مثال‌زدنی در اصفهان. بر شمرده‌اند (۹: ج ۳، ص ۳۹: ۱۰: ج ۲، ص ۴۸۱-۴۸۳).

قاضی نظام‌الدین اصفهانی در قصیده پیش‌گفته خطاب به نواصب چنین می‌گوید:

۳۰. قُلْ لِلنَّوَاصِبِ كَقَوْلِ لَا أَبَا لَكُمْ

لِشِيعَةِ الْحَقِّ يَا بِي اللَّهُ تَهْوِينَا
۳۱. أَعَادَ عَهْدُ مُلُوكِ التُّرْكِ رَوْنَقَهُمْ

وَ زَادَهُمْ بِبِهَاءِ الدِّينِ تَمَكِينَا
۳۲. هَذَا ابْنُ صَاحِبِ دِيوَانِ الْمَمَالِكِ قَدْ

أَوْهَى قَوَائِمَ وَ لَمَّا يَأَلُّ تَوْهِينَا
۳۳. جَمُّ الْمُنَاقِبِ فِي قَعِ النَّوَاصِبِ قَدْ

أَمْضَى عَزِيمَتَهُ يُخْزِي الْمَلَاعِينَا
(۱۳: برگ ۹۱ ر)

به ناصبیان بگویند نفرینتان باد ای بی‌اصل و نسب! از دشمنی خود دست بردارید و بدانید که خداوند برای پیروان حق، خواری و ذلت نخواست است.

دوران پادشاهان ترك، رونق شیعه را باز گردانید و به واسطه ممدوح من، بهاء‌الدین جوینی، قدرت آنان را افزایش داد.

این زاده صاحب دیوان (خواجه شمس‌الدین جوینی) است که وزارت همه بلاد در دست او است و قدرت شما (ناصریان) را سست کرده و از هیچ خوارداشتی نسبت به شما فروگذار نکرده است.

نمی‌کنند. ابن تیمیه تصریح می‌کند که اهل سنت و جماعت بر پاسداشت حقوق صحابه و اهل بیت اتفاق نظر دارند و از ناصبیان که به امام علی^(ع) نسبت کفر و فسق می‌دهند و حرمت اهل بیت را هتک می‌کنند، برائت می‌جویند (۵: ج ۲۸، ص ۴۹۳). اما همین قاضی با همه این جانبداری‌ها همان است که گفتیم، در آثارش با اهل تسنن مراوده دارد و از بزرگانشان به نیکی یاد می‌کند. فراتر از این در رباعی دیگری با زبان ایهام، افراط و غلو در تشیع را نفی می‌کند:

مَا لِلشَّيْعِ الْعُلَاةِ لَوْمِي افْتَرَضُوا
إِذْ طَالَ نِزَاعِي لِجِدَالِي اعْتَرَضُوا
أَقْسَمْتُ بِدِينِ عَشِقِهَا صَادِقَةً

لَوْ سُنَّتَهُ وَجْهَهَا زَاوَا مَا رَفَضُوا
(۳۱: برگ ۲۰۲ ر)

از چه رو شیعیان غالی و افراطی، نکوهش مرا بر خود واجب دانستند و وقتی نزاع من با آنان به درازا کشید، به جدال با من روی آوردند.

به آیین عشق او - که گفتار و رفتاری راست و درست دارد - قسم یاد می‌کنم که اگر (سنت و) نقش رخساره او را می‌دیدند، هرگز (رافضی نمی‌شدند و) روی بر نمی‌تافتند.

می‌بینیم که قاضی شیعی هم «تشیع» را در برابر «تسنن» قرار نمی‌دهد، بلکه شیعه را رویاروی «نواصب» می‌بیند و از دیگر سواهل سنت را در برابر شیعه غالی می‌نهد و این، بیانگر آن است که تسنن آن دوره به هیچ

قرن هفتم دوره
تثبیت و گسترش
حاکمیت ایلخانی
است. مانع اصلی
مغول، حاکمیت فراگیر
خلفای عباسی است.
در دربار عباسیان
علمای اهل سنت
همواره از ارج و قربی
بی‌انبار برخوردار
بوده‌اند. شیعه جز در
دوره‌هایی کوتاه مدت،
فرصت عرض اندام
نیافته است. علمای
شیعه در پس سپر تقیه،
معارف اهل بیت^(ع) را
پنهانی ترویج می‌کنند و
به نسل‌های بعد
می‌سپارند.



اصفهان اما در این
میان ویژگی‌های خود را
دارد. حساسیت‌ها و
عصبیت‌های مذهبی
در اوج است. هواداران
گروه‌های مذهبی گاه
حاضرند شهر را به
دشمن مشترک
بسیارند تا رقبایشان
نابود گردند، غافل از
آنکه خود نیز با
رقبایشان سرنوشتی
مشترک خواهند
داشت، چنان که در
واقعه قتل عام دهه
سی از همین قرن
به دست مغول، نزاع
حنفیان و شافعیان
عامل اصلی بود

پشتوانه مالی این مرکز بزرگ احیا می‌کند و علمای بزرگ ایران را گرد می‌آورد تا تولید علم را شتاب بخشند و گسترش دهند. البته منافاتی ندارد که فرض کنیم خواجه همه اینها را برای هدفی بزرگتر - یعنی حاکمیت تشیع به عنوان اسلام راستین - پی می‌گرفته است.

دومین کس، خواجه شمس‌الدین محمدبن محمد جوینی است. مؤرخان، خاندان جوینی را یادآور برمکیان دانسته‌اند. با حسن تدبیری که به خرج می‌داده‌اند و کشورداری را که به نیکی آموخته بوده‌اند، اداره ولایات را عهده‌دار می‌شوند و روحیه آزادمنشی و رندی به علاوه ادب‌دانی و ذوق شاعری و عالم‌پروری و جود و کرمان در اندک زمانی آنان را شهره خاص و عام و محبوب عالمان و ادیبان می‌کند.

با این دو رکن علم و تدبیر - یعنی خواجه طوسی و خواجه جوینی - ایلخانان می‌توانستند با خلیفه عباسی هم‌وردی کنند و بدین سان زمینه سقوط عباسیان فراهم می‌شود. اما موانع اصلی پیشبرد این سیاست، از یک سو انحصارگرایی علمای فرقه‌های دینی و از سوی دیگر، کشانده شدن اختلافات فرقه‌ای و مذهبی به توده‌های مردم و ایجاد تفرقه‌های شکننده و خانمان سوز بود. خواجه طوسی و خواجه جوینی به خوبی بر این دو مانع واقف می‌شوند و مبارزه با انحصارگری و عصبیت‌های مذهبی را شروع می‌کنند و چنین است که هم خواجه شیعی و هم جوینی سنی به سنی‌گشی و یا هواداری از شیعه متهم می‌شوند.

در این چند صباح طراوت بار است که علمای شیعه از غربت و عزلت در می‌آیند و فعالیت‌های علمی شیعه آشکارا اوج می‌گیرد. در اصفهان نیز جوینیان کسی را از میان خود برای حاکمیت بر می‌گزینند که می‌دانند افزون بر کمالات علمی و ادبی، در قاطعیت هم‌تا ندارد. خواجه بهاء‌الدین به خوبی از عهده فرونشاندن اختلافات محل امنیت برمی‌آید و سفره تعصبات را برمی‌چیند.

عمادالدین طبری خود در *الکامل فی السقیفه* که به همین خواجه بهاء‌الدین هدیه کرده و بدین روی به *کامل بهائی* نامبردار است، می‌گوید: «تعصب میان ملل اسلامیان دایماً بودی تا نوبت به صاحب اعظم شمس‌الحق والدین محمد صاحب دیوان رسید،

مناقب و مفاخر او بسیار است. در سرکوب نواصب، اراده خود را قاطعانه محقق ساخته تا ملعونان و منفوران را خوار و رسوا کند.

عمادالدین طبری هم از همین هواداران خواجه بهاء‌الدین است و می‌گوید در دوره حکومت خواجه «هیچ منافقی یا معاندی یا مخالفی را زهره و قوت آن نیست که اظهار عصبیتی کند یا مخاصمتی، بلکه اکثر از خوف این دولت، همه اظهار تشیع می‌کنند» (۱۱: ج ۱، ص ۶۲).

از دیگر سو مثلاً صاحب‌الحوادث *الجامعه* نوشته است: «و کان ملکاً بأصفهان ظالماً سئى السیره متفیناً فی الظلم» (۸: ص ۸۷)، و در جای دیگری از همان کتاب، او را به مثله کردن و انجام قتل‌های شنیع منتسب ساخته است (همان).

اما حقیقت ظاهراً و رای این دآوری‌های سطحی است. قرن هفتم دوره تثبیت و گسترش حاکمیت ایلخانی است. مانع اصلی مغول، حاکمیت فراگیر خلفای عباسی است. در دربار عباسیان علمای اهل سنت همواره از ارج و قربی بی‌انبار برخوردار بوده‌اند. شیعه جز در دوره‌هایی کوتاه مدت، فرصت عرض اندام نیافته است. علمای شیعه در پس سپر تقیه، معارف اهل بیت^(ع) را پنهانی ترویج می‌کنند و به نسل‌های بعد می‌سپارند.

اصفهان اما در این میان ویژگی‌های خود را دارد. حساسیت‌ها و عصبیت‌های مذهبی در اوج است. هواداران گروه‌های مذهبی گاه حاضرند شهر را به دشمن مشترک بسیارند تا رقبایشان نابود گردند، غافل از آنکه خود نیز با رقبایشان سرنوشتی مشترک خواهند داشت، چنان که در واقعه قتل عام دهه سی از همین قرن به دست مغول، نزاع حنفیان و شافعیان عامل اصلی بود (۲: ج ۸، ص ۲۳۷).

در این فضای وانفسای ایران و اصفهان، نقش دو کس انکارناپذیر است. خواجه نصیر طوسی با آن عظمت علمی و تدبیر خارق‌العاده در کنار هلاکوخان - به عنوان تنها گزینه‌گزینا پذیر حاکمیت در ایران - قرار می‌گیرد و کمبودهای این دستگاه جدید را به خوبی دریافته، به تقویت بنیه علمی و فرهنگی حاکمیت می‌اندیشد. دانشگاهی کلان با کتابخانه‌ای درخور به مناسبت تأسیس رصدخانه مراغه بر پا می‌سازد و وقف را به عنوان

با این دو رکن علم و تدبیر. یعنی خواجه طوسی و خواجه جوینی ایلخانان می توانستند با خلیفه عباسی هم‌وردی کنند و بدین سان زمینه سقوط عباسیان فراهم می شود. اما موانع اصلی پیشبرد این سیاست، از یک سو انحصارگرایی علمای فرقه‌های دینی و از سوی دیگر، کشانده شدن اختلافات فرقه‌ای و مذهبی به توده‌های مردم و ایجاد تفرقه‌های شکننده و خانمان سوز بود.

تعصب از میان عالمیان برداشت...» (۱۱: ج ۱، ص ۶۱).
اینکه می‌بینیم علمای سرشناس شیعه کتاب خود را به این جوان بیست و اندی ساله اهدا می‌کنند؛ محقق حلی کتاب معتبر را و عمادالدین طبری کتاب‌هایی در حدیث و تاریخ و... را به نام او مزین می‌کنند و حتی برخی مدعی‌اند که این تألیفات را به امر همو نگاشته‌اند (۱: ج ۱، ص ۴۱۴؛ ج ۱۷، ص ۲۵۵؛ ج ۲۰۹، ص ۲۰۹؛ نیز نگر ۱۰: ج ۲، ص ۴۸)، از نظر نویسنده این سطور، تنها بدان رو است که وی علمدار سرکوب تعصب و ریشه‌کن کردن نماینده بارز متعصبان یعنی ناصبیان بوده است؛ هرچند در ظاهر چنین برداشت شود که گویا تمام هم‌خواجه جوینی آن بوده است که شیعه از انزوا درآید و همه آنچه در چنته دارد، عرضه کند، چه تنها در چنین فضایی است که کفه علمی و فرهنگی حاکمیت عراق عجم سنگین‌تر از کفه عراق عرب می‌شود و جوینیان پروا ندارند که تشویق‌هایشان از یک سو و مبارزاتشان در برابر تعصبات از سوی دیگر، به قیمت شیعی قلمداد شدن آنان بینجامد و گرنه به نظر می‌رسد، هیچ یک از جوینیان را نمی‌توان شیعی محض دانست. آنان به لحاظ موقعیتی که در حکومت داشته‌اند، اصلاً نمی‌توانسته‌اند خود را به مذهبی از میان مذاهب موجود مقید کنند و برای خویش شأنتی فراتر از این تقیدات و جانبداری‌ها قایل بوده‌اند.
البته مدعی صاحب این قلم بی‌دلیل هم نیست. اگر خواجه بهاءالدین محمد آن چنان که برخی گمان کرده‌اند، شیعی اثنا عشری سرسخت و متعصبی بوده و مخالفان را به هیچ روی بر نمی‌تافت، چگونه شخصیتی همچون قاضی نظام‌الدین اصفهانی را با آن تسامح و تساهلی که در آثارش هست، به‌عنوان ستایشگری ذولسانین در کنار خود می‌نواخته است. شاهد دیگر، برخی گفته‌های همین عمادالدین طبری است. وی در مقدمه یکی از کتاب‌هایش یعنی (ربعین می‌نویسد: «در شهر اصفهان بودم و علمای آن بقعه را یافتیم که جمعی تفضیل صحابه می‌نهادند بر اهل بیت و عترت رسول علیه‌السلام، و طایفه‌ای تفضیل عترت می‌نهادند بر صحابه؛ چون چنین بود این کمینه دعاگویان بر خود لازم دید دلایلی چند که مرجح طایفه دوم است نوشتن...» (۱۲: ص ۱۱۷). نیز در تحفة‌الابرار خود می‌نویسد: «در اصفهان میان من و جمعی شافعی مذهب بحث واقع در امامت شد...» (۷: ص ۲۷). این دو نمونه نشان می‌دهد

که اهل سنت در دوره حکومت خواجه بهاءالدین منکوب نشده که حتی به بحث و مناظره با علمای شیعه هم می‌پرداخته‌اند.

از این فراتر عمادالدین طبری در یکی از رساله‌هایش از سنبلان اصفهان که روز عاشورای سال ۶۷۳ هجری را عید گرفته بودند، نکوهش می‌کند و این نشان می‌دهد، در اوج حاکمیت خواجه بهاءالدین و همان دورانی که عمادالدین طبری کتاب‌هایش را پی در پی می‌نوشته و به خواجه هدیه می‌کرده است، روز عاشورا را برخی چون روز جشن، گرامی می‌داشته و بی‌محابا عید می‌گرفته‌اند.

نمونه دیگر را در آثار مجدالدین همگر شیرازی می‌بینیم. او معاصر سعدی است. در شیراز بی‌مهری دیده، به اصفهان آمده و ملازم خواجه بهاءالدین جوینی بوده و او را بسیار ستوده و سرانجام در همین اصفهان هم درگذشته است. وی به سان سعدی و امامی هروی و بدر جاجرمی و دیگر شاعران هم‌روزگارش شیفته خاندان جوینی است. در یکی از قصایدش خطاب به خواجه بهاءالدین محمد جوینی چنین آورده است:

خدايگانا من بنده آن کسم که مرا

جز آستان رفیعت ملاذ و ملجا نیست

مرا به لطف تو امیدهای بسیارست

از آن که تو مخدوم هیچ کس را نیست

تویی محمد و من وارث ابوبکر

چو یار غار توام، این حدیث زیبا نیست؟

ز دوستی تو با دشمنان به پیکارم

که دشمن تو مبادا همیشه‌ای نیست...

(۱۴: ص ۱۲۲)

حال خواننده گرامی خود داوری کند. آیا اگر خواجه بهاءالدین جوینی به تشیع و سرکوبی مخالفان شیعه شهره باشد، هیچ کس را زهره است که چنین در مدیحه او از خلفا به نیکی یاد کند و با این حال خود را یار غار حاکم هم بداند. یادآوری می‌شود سنی یا شیعه بودن مجد همگر در نتیجه مورد نظر ما دخیل ندارد، چه اگر همگر سنی باشد، علی‌القاعده نمی‌باید این‌گونه در مقابل کسی که به زعم بسیاری با سنبلان سر جنگ دارد، به وراثت ابوبکر بنازد و عقاید خویش را بی‌پروا اظهار کند و باز تقریب جوید، و اگر شیعه باشد، باید شیعه‌ای به اعتدال باشد و سرانجام مدعی ما ثابت می‌شود که هم خواجه و هم درباریان او از تعصب

حضور آشکار، آزادانه و مسالمت‌آمیز شیعه در کنار اهل سنت و آزادی آنان در بیان عقاید و معارف اهل بیت^(ع) در این قرن، و گسترش روحیه تساهل و تسامح در امور فرقه‌ای و مذهبی، علاوه بر آنکه به اقبال عموم مردم به تشیع انجامید و حتی چندی بعد در قرن هشتم، حاکم مغول، محمد خدابنده، به درایت عالمان شیعی رسماً به تشیع گرایید، زمینه‌ساز تلفیق عقاید سنی و شیعی در میان مردم ایران هم گشت.

سر صدق عاطفه آشکار می‌کنند و در دام اختلافات فرقه‌ای گرفتار نمی‌شوند.

۴- همان‌گونه که از کتب تاریخی می‌توان بهره‌هایی ادبی برگرفت، از کتب ادبی و حتی دیوان‌های شعر شاعران نیز می‌توان گزاره‌ها یا مؤیداتی تاریخی استخراج و ارائه کرد.

منابع

۱. آقابزرگ طهرانی، محمد محسن. *الذریعه إلى تصانیف الشیعه*. ۲۶ ج (در ۲۹ مج)، دارالأضواء، بیروت: ۱۹۸۳ م.
۲. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبه‌الله. *شرح نهج البلاغه*. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. ۲۰ ج. القاهرة: داراحیاء الکتب العربیه، ۱۹۵۹ م.
۳. ابن‌الرسول، سید محمد رضا. «قاضی نظام‌الدین اصفهانی (شاعر دولسائین قرن هفتم هجری)». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*. ضمیمه ش ۲۹ و ۳۰، تابستان و پاییز ۱۳۸۱، ص ۱۸۲-۱۴۵.
۴. ابن‌الرسول، سید محمد رضا. «قاضی نظام‌الدین اصفهانی در آینه مصادر عصری و متأخر»، *آینه میراث*. ش ۵، ص ۳۹، زمستان ۱۳۸۶، ص ۲۱۰-۱۶۳.
۵. ابن تیمیّه، تقی‌الدین احمد بن عبدالحلیم. *مجموع الفتاوی*. تحقیق انورالباز و عامرالجزار، ۳۷ ج. بیروت: دارالوفاء، ۲۰۰۵ م.
۶. امینی، عبدالحسین. *الغدیر فی الکتب والسنة والأدب*. ۱۱ ج، ۲. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶.
۷. جعفریان، رسول. «پیشینه تشیع در اصفهان»، *میراث جاویدان*. ش ۵، ص ۳ و ۴ پاییز و زمستان ۱۳۷۶، ص ۳۱-۱۸.
۸. جواد، مصطفی. «أصفهان معقل الأدب العربی فی ایران و نظام‌الدین اصفهانی»، *مجله المجمع العلمی العراقي*. ج ۱۰، ۱۹۶۳ م، ص ۶۹-۹۴.
۹. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین. *تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر*. چاپ سنگی به خط نصرالله تفرشی، ۳ ج (در یک مج)، دارالطباعه آقا میرباقر، تهران: ۱۲۷۱ ق.
۱۰. شوشتری، نورالله بن شریف‌الدین. *مجالس المؤمنین*. ۲ ج، اسلامیه، ۳ ج، تهران: ۱۳۶۵.
۱۱. عمادالدین طبری، حسن بن علی. *کامل بهائی*. ۲ ج (در یک مج)، مکتب مرتضوی، تهران: ۱۳۷۶ ق.
۱۲. مایل هروی، نجیب. «اربعین طبری»، *فصلنامه مشکوه*. ش ۱۲ و ۱۳ پاییز و زمستان ۱۳۶۵، ص ۱۴۰-۱۱۰.
۱۳. نظام‌الدین اصفهانی، محمد بن اسحاق. *دیوان المنشآت*. دستنویس شماره ۲۳۱۵ کتابخانه احمد ثالث (تویقاپوسرای) ترکیه، ۲۲۶ برگ، ۷۱۰ هـ.
۱۴. نفیسی، سعید. «مجدالدین همگر»، *مهر*. س ۲، ش ۱۲ اردیبهشت ۱۳۱۴، ص ۱۲۳-۱۲۱۳.

روی‌گردان بوده و با هیچ یک از فرقه‌های مذهبی سر جنگ نداشته، تنها عصبیت‌هایی که به انحصارگری، تمامیت‌خواهی و کشمکش‌های جاه‌طلبانه منجر می‌شده، از نظر آنان محکوم بوده است.

نتیجه

این نمونه و نمونه‌های دیگر به خوبی نشان می‌دهد که: ۱- ثبات حاکمیت نوپای ایلخانی به نمایندگی هلاکوخان در ایران قرن هفتم هجری و نیز زمینه‌سازی برای تسخیر همه جهان اسلام ایجاب می‌کرده است که اولاً همه صاحبان علوم و فنون از گوشه عزلت درآیند و آزادانه تحت حمایت مالی حکومت به فعالیت علمی بپردازند. در این شرایط شیعه هم فرصت مغتنمی یافته و به خوبی از آن بهره‌برداری کرده است. و فوراً آثار و تألیفات شیعی در این قرن نتیجه چنین فضای بازی است؛ ثانیاً تعصبات دینی، مذهبی و فرقه‌ای بزرگترین مانع دوام و پیشرفت حکومت تشخیص داده شده و بدین‌رو مبارزه سخت و همه‌جانبه برای سرکوب آن آغاز شده است و چون اصفهان همچون همیشه کانون این جانبداری‌های کور بوده، این سرکوب‌ها در تاریخ اصفهان بیشتر نمایان گشته است. گرایش عمومی به تشیع در اصفهان و ظهور آثاری همچون کامل بهائی در آن ظاهراً تنها در پرتو چنین سیاستی توجیه می‌یابد. نیز اقدامات شدید خواهی بهاء‌الدین جوینی در همین راستا قابل توجیه خواهد بود.

۲- حضور آشکار، آزادانه و مسالمت‌آمیز شیعه در کنار اهل سنت و آزادی آنان در بیان عقاید و معارف اهل بیت^(ع) در این قرن، و گسترش روحیه تساهل و تسامح در امور فرقه‌ای و مذهبی، علاوه بر آنکه به اقبال عموم مردم به تشیع انجامید و حتی چندی بعد در قرن هشتم، حاکم مغول، محمد خدابنده، به درایت عالمان شیعی رسماً به تشیع گرایید، زمینه‌ساز تلفیق عقاید سنی و شیعی در میان مردم ایران هم گشت و باورهای نهادینه شد که به تعبیر برخی از تاریخ‌پژوهان معاصر به پدید آمدن سنیان دوازده امامی در ایران منتهی گشت.

۳- راز عدم تشخیص شیعه و سنی بودن بسیاری از علمای قرن هفتم و هشتم و به‌ویژه شاعران و ادیبان این دوران هم به همین امر برمی‌گردد، چه وقتی از جانب حاکمان بر فرقه‌ای خاص تعصب ورزیده نشود، شاعران تنها باورهای قلبی خود را و آن هم از